



سطوح عالم یا عقل: دیدگاه عرفا و علوم و استنتاج تربیتی آن

انسان‌هایی که در مسیر تقوا گام بردارند و قدرت و تخیل و مسئله‌یابی را در خود افزایش دهند، قادر خواهند بود به بالاترین مرتبه عقل دست یابند.

انسان‌هایی که در مسیر تقوا گام بردارند و قدرت و تخیل و مسئله‌یابی را در خود افزایش دهند، قادر خواهند بود به بالاترین مرتبه عقل دست یابند.

به گزارش خبرنگار مهر، مقاله سطوح عالم یا عقل: دیدگاه عرفا و علوم و استنتاج تربیتی آن توسط یحیی کاظمی، دانشیار دانشگاه سیستان و بلوچستان در ادامه از نظر شما می‌گذرد:

چکیده

سطوح چندگانه جهان که در دیدگاه عرفانی مطرح شده است، اکنون چهار سطح از آن‌ها با شواهد و علوم موجود قابل انطباق است. جهان ظاهری از اتم‌ها و اتم‌ها از انرژی و انرژی از امواج تشکیل شده است پس عالم ظاهر، سطح اول عالم و سطح دیگر بنیاد این جهان است. جهان بنیادی هوشمند است، نیاز به تحریک ندارد و دائماً فعال است. بنابراین عقل فعال خوانده می‌شود. سطح ظاهر جهان به گفته کانت و سازنده گراها ساخته عالم روان است. عقل منفعل تأثیرات دائمی جهان بنیادی یا عقل فعال را سکون می‌بخشد. روان سطح واسط عقل‌های فعال و منفعل در جهان است. عقل منفعل جهان ساکن ظاهری را می‌سازد اما عقل فعال پویاست.

تربیت باید با تقویت اراده و مسئله‌یابی، عقل منفعل فراگیران را به عقل فعال تبدیل کند. مسئله‌یابی با روش‌هایی مانند تغییر موقعیت، هجرت و سفر علمی، اختصاص زمانی منظم به فهرست کردن مسائل، تشویق سؤال و تشکیل جلسات نقد تقویت می‌شود؛ و اراده و خویشتن‌داری از طریق پیش‌تعهد، به تعویق انداختن ارضای نیازها. همچنین پرداختن به اخلاقیات و امور غیرمادی اراده و استفاده دائم از عقل فعال را تقویت می‌کند.

مقدمه

عقل از نظر لغوی، به معنی فهمیدن، قیدوبند زدن است. از نظر فلسفی، جوهری است که ذاتاً و فعلاً مجرد است؛ یعنی برای انجام کار نیاز به ابزار مادی یا بدن ندارد. (Rezaie, 2014) ارسطو در کتاب نفس، عقل را چهار نوع عقل بالقوه، عقل بالفعل، عقل مستفاد و عقل فعال می‌داند. فارابی عقل را در شش مرحله قرار می‌دهد که در مرتبه پنجم مربوط به نفس است و متأثر از ارسطو این مرتبه عقل را شامل عقل بالقوه، عقل بالفعل، عقل مستفاد و عقل فعال می‌داند. (Kamalizadeh, 2012) برای بررسی این موضوع لازم است در این رابطه غیرمادی یا معنوی بودن جهان ترسیم شود. در گام‌های بعد جهان‌های واسط بررسی می‌شوند و سازنده بودن ادراک ما در دریافت جهان روشن شود. نهایتاً جنبه‌های تربیتی این دیدگاه استخراج شود.

روش پژوهش

در این مقاله از روش تحلیلی استفاده و سعی شده است ابتدا دیدگاه علوم در مخصوص سطوح جهان روشن شود. سپس این سطوح به اصطلاح شده توسط عرفا در مخصوص جهان و عقل مقایسه شود. بر اساس این استنباط سعی بر این است نظریه عرفا در این خصوص تأیید شود. در پایان از این سطوح و ویژگی‌های آن‌ها استنتاج تربیتی شده است و روش‌های تربیتی پیشنهاد شده است که می‌توانند سطوح عالی جهان را تحقق بخشند.

مراتب عقل یا مراتب جهان

در گام نخست، جهان واحد، در دو سطح متفاوت جهان ظاهری و جهان بنیادی جلوه می‌کند. در گام دوم، فعال بودن این بنیادی بررسی می‌شود. در گام سوم، چند سطح دیگر واسط و مابین این دو مطرح می‌شود مانند روان که این دو را به هم تبدیل کرده‌اند. در گام چهارم انطباق دیدگاه در خصوص علم عقول بررسی می‌شود. نهایتاً در گام پنجم، استنتاج‌های تربیتی بر این اساس عرضه می‌شود.

گام نخست: بنیاد غیرمادی جهان

جهان داری بنیادی غیر محسوس و غیرمادی است. این بنیاد را در علم فیزیک به اتم، انرژی یا موج را تحویل می دهند. در دیدگاه فلسفه ای مانند افلاطون، برکلی و هگل نیز جهان بنیادی را از نوع ایده یا علم می دانند. عرفا نیز در دیدگاهی مشابه بنیادی جهان را معنوی خدا می بینند. بنابراین بنیاد جهان متفاوت با ظاهر آن است و بنیاد آن جنبه محسوس و مادی ندارد.

دلایل مؤید بنیاد غیرمادی جهان:

- از اولیه های علم فیزیک این است که در یک سطح پایین تر از ظاهر مادی جهان اتم ها هستند و آن ها سازنده ماده است. بنابراین، هستی اصیل از آن اتم هاست نه ماده، یعنی آنچه ماده تصور می شود چیزی جز اتم نیست اما قوای ادراکی ما آن را مادی دریافت می کنند.

- بنیاد جهان در سطحی پایین تر از اتم ها انرژی است. انیشتین مطرح می کند که جهان چیزی جز انرژی نیست. ماده (اتم) همان انرژی است ($E=MC^2$) مطرح شده است که تراکم انرژی، توده جرمی را ایجاد می کند و این توده جرمی می تواند مجدداً به شکل انرژی آزاد شود (Einstein, 1982, p. 213)، اما قوای ادراکی انسان همانند مورد قبل قادر به دریافت و ادراک انرژی نیست و آن را ماده می بیند.

- پیچیدگی جهان بنیادی از این حد هم فراتر است. الگوی موج گونه طبیعت نشان می دهد که جهان یک شبکه واحد و پیچیده ارتباطی است که بین اجزای آن ارتباط و همبستگی وجود دارد و هرگز نمی توان یک جزء را به طور مطلق از محیط جدا کرد و در مورد بررسی قرارداد (Zanimoghdam, 2007, p. 177) فضا و زمان با ماده و انرژی جهان دچار خمیدگی می شوند و هرگز نمی توان فضا و زمان را از هم جدا تصور کرد. (Hawking, 2011: 306) در فیزیک زیر اتمی (ذره بنیادی مانند الکترون و فوتون) می توان در مکان معینی هم بر وجود ذره وهم بر نبود آن صحنه گذاشت، هم ماده را گسسته وهم پیوسته یافت. هم فوتون ها را موج وهم ذره یافت. (Zanimoghdam, 2007, p. 1) پدیده های طبیعی در اتحاد و اتصال با یکدیگرند و نمی توان آن ها را به عنوان جوهره های مجزایی به فهم درآورد بلکه تنها به عنوان جزئی از کل درک می شوند. (Capra, 1989, p. 138) ذره بنیادی جهان (مانند الکترون و فوتون) از قوانین عالم بزرگ (جهانی که انسان ها آن ها دریافت می کنند) پیروی نمی کند و در تفسیر بعضی از فیزیکدانان، ذره های بنیادی هوشمند هستند. (Guttek, 1989) بنابراین، جهان ظاهر، چیزی جز یک تقریب و یک قالب کم و بیش موفق از جهان حقیقی نیست. (Planck, 1969, p. 96) جهان هستی که آن را ما ماده توصیف می کنیم، در نهایت قوه و یا نیروی کهربائی مثبت و منفی خواهد بود، ولی برای حواس به صورت همین ماده سفت و جامد ظاهر می شود. (Abeid, 1996, p. 591) بنابراین جهان بنیادی بعد از ذره ها با ماده آن تفاوت دارد.

- فلاسفه نیز این تفاوت ظاهر و باطن جهان را مطرح کرده اند. افلاطون ایده ها را واقعیت جهان می داند و ظاهر مادی جهان را محصول حواس می داند. ملاصدرا «هستی» یا وجود را عنصر مشترک و بنیادی همه چیز می داند و تنوع موجود در جهان را (اعتباری یا ساخته ذهن و) ناشی از میزان هستی می خواند. (Naghibzadeh, 2003, p. 32) همچنین فلاسفه مطرح کرده اند که جلوه ها و نمودهای هستی یگانه است و همه هستی تجلی ذات حق تعالی است. (Izotsu, 1999, p. 32) جهان تجلی مظاهر مختلف خداوند است (Gheisari, 1996, p. 287) و خداوند کلیتی وحدت یافته از همه چیزها و هسته درونی هر چیز است. (Sprigge, Oppy, 1997) هر چیزی که هست در خدا هست و بدون او ممکن نیست چیزی وجود یا به تصور آید. (Spinoza, 2009, p. 29) بنابراین جهان از دیدگاه بسیاری از فلاسفه، بنیادی غیرمادی، معنوی و الهی دارد و ظاهر مادی جهان دریافت صحیحی از جهان نیست.

بر اساس این دلایل، تاکنون علاوه بر جهان ظاهر که برای همه انسان ها قابل دریافت است، سطح دیگر در جهان وجود دارد که غیرمادی است. حال می توان دلایل فعال بودن این جهان بنیادی را بررسی کرد.

گام دوم: بنیاد فعال جهان؛ عقل فعال

عقل فعال به این معنی که جهان بنیادی (ذره ها یا پایین تر) جهانی فعال است نه منفعل و پیوسته در حرکت است و برای این حرکت نیاز به محرک و یا ایجاد مشکل همانند آنچه در جهان ظاهر دیده می شود، ندارد. جهان بنیادی حرکاتش خردمندانه و بر اساس تدبیر است. به طور کلی دلیل این مدعا این است که اتم های سازنده جهان بنیادی، حدوداً شبیه

به هم و پیوسته و فعال هستند. اگر چیزی جز اتم سازنده جهان بنیادی نیست؛ کل اطلاعات موجود در جهان در اتم ها است. بنابراین، هر اتم حاوی همه اطلاعات موجود در اتم های دیگر یعنی اطلاعات موجود در کل جهان است. اما برخلاف این ظرفیت جهانی، اتم ها، وظایف خواصی را برای چیزهای متفاوتی به عهده گرفته اند. این اتم ها در انجام این وظایف باید دائماً فعال باشند، یعنی جهان ذره ها برحسب مشکل به حرکت در نمی آید و همیشه فعال اند. بنابراین جهان بنیادی همیشه فعال است.

شواهد تفصیلی خردمندانه و فعال بودن جهان بنیادی:

- در علم فیزیک مطرح می شود که اتم حاوی ذرات ریزی به نام الکترون، پروتون و نوترون هستند که الکترون و پروتون به دلیل اختلاف بار همدیگر را جذب می کنند، اما الکترون ها دائماً بر دور هسته اتم می چرخند و این چرخش دائمی و بدون نیاز به محرک یا مشکل انجام می گیرد و این نشانه فعال بودن دائم بنیاد جهان می باشد که توسط حواس نیز قابل دریافت است. این که اتم اجسام پایدار خود از دو کوارک (بالا و پایین) و لپتون (الکترون) تشکیل می شود و الکترون و پروتون با انتشار و جذب فوتون همدیگر را جذب می کنند (Javadi, 2017) و محرک چرخش اتم ها و چرخش سریع تر مولکول های ساخته شده از پیوند آن ها و نیز حرکت سیارات کهکشان ها و طبیعت چیست قابل طرح است که برای ساده تر شدن موضوع به آن پرداخته نمی شود

- در خردمندانه بودن جهان بنیادی می توان گفت که بر اساس دانش عمومی علم فیزیک، اگر یک دانه گیاه حاوی اطلاعات نسبتاً زیادی مانند نحوه نمو، ساختن اندام، محافظت و تولیدمثل خود می باشد. از آنجایی که هر دانه ای از اتم ها ساخته شده است. همه دانش موجود در یک دانه متعلق به اتم آن است و چون اتم ها حدوداً شبیه به هم هستند- یعنی اتم یک گیاه مانند اتم سایر موجودات حاوی پروتون، نوترون و الکترون است و فقط ترکیب و تعداد این اجزا در اشیاء مختلف متفاوت است (Javadi, 2017) - بنابراین همه دانش موجود در هریک از اتم های گیاهان، جانوران و.... مختلف در هریک از اتم های دیگر نیز وجود دارد.

صرف نظر از این که اتم در کدام شیء قرار گرفته باشد. به عبارت دیگر هر اتم حاوی خرد، دانش و اطلاعات موجود در کل جهان می باشد. بنابراین عقل به معنای دانش و خرد در هر ذره آن جاری است.

- در خصوص فعال بودن بنیاد جهان؛ اگر همه اطلاعات به صورت کامل در هر یک از اجزای جهان (اتم ها) وجود دارد و هر یک از ذرات عالم هوشمند و حاوی همه دانش جهان است؛ این ذرات هوشمند و نسبتاً مشابه، هرکدام در هر لحظه برحسب تعداد ذرات خود وظیفه خاصی را به عهده دارند. یک اتم مانند اتم کربن وظیفه دارد چند اتم را به هم پیوند دهد و چند پروتون اتم چند الکترون را به خود جذب کنند تا با تعدادی معین از اتم دیگر، عنصر بعد گیاهی را ایجاد کردند و اتم های مشابه دیگری وظیفه دارد دیوار ایجاد کند و.... آنچه در این مقاله اهمیت دارد این است که این ذرات لحظه ای از انجام وظایف خود متوقف نمی شوند و همیشه فعال هستند. بنابراین مشاهده می شود که ذرات بنیادی هر لحظه در حال انجام عملی هستند که وظیفه خود می دانند.

- این ذرات برای انجام وظایفشان برحسب مشکل عمل نمی کنند. همیشه فعال هستند و عملی هوشمندانه و خردمندانه انجام می دهند و دقت به حدی است که انجام هر وظیفه ای سنگ بنای ساختمانی عظیم می باشد که کوچک ترین انحراف از آن تخریب عظیمی به همراه دارد. مثلاً اتم هایی که وظیفه ساختن یک عنصر مانند هلیوم را دارند یا اتم های موظف به ساختن عنصر لیتیوم و.... هیچ گاه نیاز به بروز مشکل ای محرک و بیرونی ندارند تا وظیفه خود را انجام دهند.

اگر کوچک ترین تحریک و دخالت بیرونی در این وظایف ایجاد شود و الکترونی از وظیفه خود اجباراً جابه جا شود یا به اجزای داخل هسته اتم ذره ای اضافه شود، انرژی عظیم یا وحشت انگیزی مانند انرژی الکتریسیته یا هسته ای به دفاع از خود ایجاد می کند تا دوباره به حالت قبل برگردد.

بنابراین جهان بنیادی، خردمند و دائماً فعال در حال انجام وظیفه است. در دیدگاه عرفانی این جهان فعال را عقل فعال یا خداوند می نامند. در بین فلاسفه دیگر مانند ابن سینا نیز این باور وجود داشت که جهان بنیادی یا عقل فعال، بیرون از نفس انسان است و از بیرون بر نفس ناطقه اشرف می کند و باعث تحقق علم و ادراک در نفس انسانی می شود. مهم ترین ویژگی این عقل، بالفعل بودن آن است. (Nosrati-heshi, Norozi, Motaghi, Abbaspour, Amini, 2015) کندی و توماس آکوئیناس عقل فعال را موجود مجرد تام و مستقل از انسانی یعنی همان خدا معرفی می کنند. (Dibaji & Janmohammadi, 2008) ارتباط این جهان با عالم ظاهر چگونه است؟ چگونه این جهان غیرمادی و عقلی

به عقل منفعل که هنگام برخورد با مسئله فعال می شود همه انسان های عادی دسترسی به اشرف دارند. اندیشمندان با دیدگاه های مختلف به این عقل پرداخته اند. از ویژگی هایی که این اندیشمندان درباره عقل یا تفکر بیان کرده اند عموماً متوجه عقل منفعل است. از ویژگی های ممیز این عقل از عقل فعال این است که با برخورد با مسئله فعال می شود، یعنی در شرایط عادی فعال نیست. در دیدگاه های معاصر عموم صاحب نظران در این زمینه، مطرح می کنند که تفکر یا تعقل با یک مسئله شروع می شود که بر منفعل بودن این عقل اشاره دارد. مثلاً جان دیویی در توضیح مراحل روش تفکر یا حل مسئله اولین مرحله را برخورد با مسئله روشن یا مبهم می داند. (Smit&Hullfish, ۱۹۹۲.p.۴۹, Shariatmadari, ۱۹۹۴.p.۱۲۵, Dewey, ۱۹۳۳)

جان بست نیز با اقتباس از دیویی، اولین مرحله روش علمی را شناخت و تعریف مسئله می داند. (Best, ۱۹۸۸.p.۲۰) تورنس در بیان مرحله تفکر اخلاق اولین مرحله را احساس کردن مشکل یا شکاف اطلاعاتی می داند. (Sternberg, ۱۹۸۹.p.۴۷) فین من (Feynman, ۲۰۰۰) نیز اولین مرحله روشن علمی حل مسئله را بیان مسئله می داند. بنابراین نوع تفکر یا عقل مشترک بین همه انسان ها، منفعل است، یعنی با مسئله شروع می شود. این تفکر دائماً فعال نیست اما هنگام فعال شدن، ویژگی های عقل فعال را به خود می گیرد، یعنی مولد، خلاق و سازنده جهان است. این ویژگی ها ویژگی عقل فعال است و نشان می دهد که از عقل فعال استفاده کرده است. فلاسفه بر این اساس عقل مستفاد را مطرح کرده اند. بعضی نیز عقل مستفاد را بین عقل فعال و منفعل دانستند. حال رابطه عقل منفعل با جهان مادی چیست؟

اگر ظاهر جهان یا بنیاد آن متفاوت است و بنیاد آن برای انسان ها قابل دریافت نیست، آیا ظاهر جهان با این همه تنوع، زیبایی و نظم توسط روان انسان ها ساخته می شود؟ علاوه بر این آیا چنان که در دیدگاه عرفان آمده است روان یا نفس، پدیده ای جداگانه و مؤثر در حفاصل این دو جهان ظاهر و بنیادی است؟

این که روان انسان خاصیتی سازنده دارد نه دریافت کننده؛ قبل از کانت مطرح شده است، اما استدلال قاطع در این رابطه توسط کانت ارائه می شود. کانت شواهدی می آورد که دریافت انسان های جهان، ساخته روان خود اوست و ذهن را چیزی مانند تلویزیون های امروزی ترسیم می کند که از جهان خارج تنها تأثیرات مبهم (امواج) را دریافت می کند و جهان به این زیبایی و عظمت را خود روان انسان می سازد. این دیدگاه توسط پسامدرنیست ها و سازنده گراهای معاصر نیز به قدرت حمایت می شود:

- کانت مقولات و احکام عقلی مانند علیت که مبنای هر شناسایی هستند را به همین دلیل این که پیشین و آزاد از تجربه (نه محصول تجربه) هستند را موردنقد و تردید قرار داد. (Naghizadeh, ۲۰۰۳.p.۱۶۰) به این معنی که ما به هیچ یک از احکام ۱۴ گانه شناخت عقلی مانند علیت، وحدت، کثرت، و ... در اثر تجربه پی نبردیم، بلکه خود آنها به ما کمک کرده اند که تجربه کسب کنیم. مثلاً ما در اثر مشاهده مکرر روابط علت و معمولی به این استنباط نرسیدیم که «علت و معمولی» وجود دارد. برعکس، کانت شناخت عقلی را تحمیل احکام عقلی موجود در ذهن به جهان خارج خواند، یعنی او سعی کرد نشان دهد که شناخت آدمی نمی تواند امری انفعالی و حاصل داده های حسی باشد بلکه آن را حاصل وجود احکام عقلی می داند که به صورت پیشین در ادراک ما بوده اند. (Bagheri & et al, ۲۰۱۰.p.۱۲۸)

- این دیدگاه کانت، تقریباً تمام فیلسوفان بعد از او خصوصاً پسامدرنیست ها را هرکدام به صورت متأثر ساخته است و امکان تجربه یا شناخت جهان خارج را مورد تردید قرار داده اند، مثلاً گیدنز می گوید همه بنیادهای پیشین معرفت شناسی قابل اعتماد نیستند (Giddens, ۱۹۹۰.p.۵۶) یا لایون می گوید با برجیده شدن بساط حقیقت عقل بنیاد، قطعیت های کنه روش آزمایش منحل می شوند. (Lyon, ۲۰۰۱.p.۱۱۰) در دیدگاه پست مدرنیسم مطرح می شود که علم به بازی زبانی خاص خود می پردازد و نمی تواند به بازی های دیگر مشروعیت بخشد و مهم تر این که به خود نمی تواند مشروعیت بخشد. (Lyon, ۲۰۰۱.p.۱۱۲) لیوتارد می گوید که نمی توان به سازمان دهی درست زبان یعنی به قاعده های انتقال معنا رسید، به این دلیل که معنایی در میان نیست که منتقل شود. (Ahmadi, ۱۹۹۸.p.۲۷۵)

- امروزه علوم شناختی به طور کلی در این فرضیه که دانش توسط یادگیرندگان ساخته می شوند سهیم هستند. به

عقیده سازنده گرایان، افراد به طور فعال ادراکات، یاده و سایر ساخت های ذهنی خود را می سازند نه اینکه از بیرون به ذهن بیایند.

- علوم تجربی معاصر نیز از این ایده حمایت می کنند که دریافت های بینایی ما که مطمئن ترین دانسته های حسی ما هستند از جهان ظاهر به دست نمی آیند. این علوم نشان می دهند (Gurad, 2001) که بینایی ما به دریافت رنگ ها مبتنی است و فرآیند دیدن یکرنگ نشان می دهد که دیدن رنگ به طول امواج نور وابسته است، یعنی وقتی موج های نور به یک شیء می رسد موج ها منعکس می شوند و طول موج آن ها تغییر می کند. در مرحله بعد امواج به شبکه چشم می رسند. بنابراین هنگام دیدن ما تنها موج را دریافت می کنیم نه رنگ واقعی. شبکه چشم، موج ها را از طریق نورون های عصبی به مغز می فرستد. در این مرحله موج های عصبی متفاوت به بخش های متفاوتی از منطقه بینایی مغز (کورتکس) می رسند و مغز این طول موج های مختلف را با تولید تصویرهای متفاوت تفسیر می کند. بنابراین می توان گفت که ادراک رنگ به طور کلی یک تجربه روان شناختی است که محصول تأثیر انعکاس طول موج های نور روی مغز و سیستم عصبی است. (Hogben, 2006) پس این خود مغز است که رنگ ها و تصویرها را تولید می کند. بنابراین عقل و روان هر انسان، سازنده جهان ظاهر است.

بنابراین اندیشمندان معاصر بر این عقیده هستند که تعقل یا تفکر به کمک اجزای روان انجام می گیرد. آن ها اجزای شکل دهنده تفکر را احساس، تخیل و حافظه (Smit & Hullfish, 1992, p.39). و عامل قضاوتی می دانند. (Kazemi V, 2011, P.55) احساس، تأثیرات جهان بنیادی را دریافت می کند و از جهان فعال و دائماً در حرکت خبر می رساند، اما تفکر به همه پیام های احساس توجه نمی کند. تفکر یا عقل منفعل از بین این تأثیرات انتخاب گزینشی می کند. انتخابی که با اختیار ویژه انسان قرابت زیادی دارد. عقل منفعل سعی می کند سکونی در این حرکت دائم دریافت شده از احساس ایجاد کند تا بتواند به ساختن جهان ظاهر به صورت نسبتاً ایستا کمک کند، زیرا شناختن یا ساختن جهان مادی ظاهری تنها با سکون و ثبات ممکن است. مثلاً اگر چهره فردی هر روز در حال تغییر و حرکت باشد شناخته نمی شود. از نظر برگسن، شناخت ماده کار هوش است که بر ابزار ساختگی یعنی سکون مبتنی است و نمی تواند زندگی و حرکت که اساس جهان است را دریافت کند. (Naghibzadeh, 2003, p.228)

بر این اساس، عقل منفعل برای ساختن جهان ظاهر ساکن، به کمک اجزای روان یعنی تخیل و حافظه، داده های حسی را روی هم می نهد و به هم پیوند می دهد (فهمیدن) و سکون می بخشد تا جهان ظاهر را بسازد. در همین راستا کانت معتقد است عقل از طریق برهم نهادن صور به فهم تأثیرات رسیده از جهان می پردازد. کانت می گوید، فهم و خرد توانایی وحدت دادن به تصورهاست. فهم گوناگونی های ناب حاصل از احساس را به ذهن پیوند می دهد و خرد آن ها را یگانه می کند. (Naghibzadeh, 2003, p.209, Yaspers, 1993, p.80) پیازه نیز کارکرد ذهن را این می داند که از طریق جذب و انطباق سعی می کند به ثبات برسد و اصطلاحاً طرح واره های شناختی مربوط به جهان را شکل دهد. بنابراین خرد یا عقل منفعل به کمک اجزای روان سعی می کند با انتخاب از بین تأثیرات جهان بنیادی و برهم نهادن و سکون دادن به آن ها، جهان مادی یا ناسوت را بسازد.

پس جهان ظاهر در نتیجه تأثیرات رسیده از جهان بنیادی ساخته می شود. عقل منفعل برای ساختن این جهان، تمایل به سکون دارد تا از طریق آن به تأثیرات دائمی عقل فعال که از طریق احساس دریافت می کند سکون بخشد و جهان مادی را بسازد. این تمایل به حدی است که اگر انسان با اختیار خود، اراده به حرکت نکند، عقل منفعل تمام حرکت نکند، عقل منفعل تمام حرکت های مستمر مخابره شده از حواس را نادیده می گیرد یا به سکون های قبلی نسبت می دهد. پس مهم ترین ویژگی عقل منفعل وابسته بودن آن به اراده، اختیار یا انتخاب است.

انطباق مراتب جهان با دیدگاه عرفا در خصوص مراتب عقل

سطوح عالم مطرح شده توسط عرفا حداقل در چهار سطح با یافته های علوم جدید قابل انطباق است. عقل فعال، عقل منفعل، نفس یا روان و ناسوت یا جهان مادی سطوحی بودند که توسط عرفا مطرح شده اند:

ابن عربی مراتب عالم را عبارت می داند از (Shojari, 2009, p.153): نفس رحمانی، عَمَاء، عقل اول، هبء، ارواح و نفوس کلیه، عالم خیال و طبیعت. با این توصیف که در سطوح نفس رحمانی همه عالم، کلمات وجودی و حروف تکوینی اند که از حقیقت واحد سرچشمه می گیرند. سطح عَمَاء نخستین جلوه نفس رحمانی می باشد و نسبت صور عالم به آن مانند آینه به صور است. عقل اول جوهر و بسیط و غیرمادی است که عالم ارواح یا عقول از آن به عرصه ظهور می رسد. هبء جلوه حق تعالی است که مانند اسماء، وجود عینی ندارد. نفس کلیه (روان) نخستین موجود انفعالی است که مقارن عقل اول به وجود می آید. خیال سطح بعدی عالم است که مربوط به عَمَاء (نفس رحمانی) است و صور اشیاء در

آن ظاهر می شوند. در نهایت سطح طبیعت است که محل انفعال و قبول مفاهیم (کلی) است. بنابراین عوالم چندگانه تا حد زیادی با آنچه قبل از علوم جدید در خصوص چهار سطح جهان نقل شد قابل انطباق است.

از نظر ملاصدرا (قوس نزول) یعنی ایجاد موجودات از خداوند و (قوس صعود) یعنی بازگشت موجودات به خداوند می باشد. مراتب موجودات در قوس نزول عبارت است از عقل، نفس و ماده. این مراتب در قوس صعود از ماده آغاز شده و به عقل ختم می شود. (Shojari & Mohammadalizadeh, ۲۰۱۲) ملاصدرا عقل را از ضعیف به قوی دارای مراتب می داند (Kakaie, ۲۰۰۸ & Ahmadiasadi) که عبارت اند از: ۱) عقل هیولایی که خالی از صورت است. ۲) عقل منفعل یا بالملکه که حاوی صورت ها و محسوسات است و در آن معقولات بالقوه هستند. این همان مرتبه ای است که همه مردم در آن قرار دارند به گونه ای که قادر به درک اموری چون بدیهیات مانند کل از جز بزرگ تر است. ۳) عقل بالفعل که کمال عقل منفعل است. در این مرتبه انسان با افعال ارادی به مرتبه ای می رسد که به زندگی بی نیاز از ماده می رسد. ۴) عقل مستفاد که همان عقل بالفعل است اما به مشاهده معقولات و حقایق ملکوتی نائل شده است. با اتصال به این عقل فعال می گرفتن حقایق معقول از او نمونه کاملی از مرتبه نهایی عقل در این عالم آفرینش انسان است- معرفت شهودی که از این راه دریافت می شود، هم می تواند به صورت شناخت کلی عقلی برای ادراک کننده جلوه کند و هم به صورت و معانی جزئی توسط ادراک کننده تخیل شوند. (Shokrinia & Davoodi & Sedaghat, ۲۰۱۳) در این مرتبه عقل مشاهده معقولات و اتصال به مبدأ اعلا نائل می گردد و با مرتبه ۵) یعنی عقل فعال متصل و متحد می شود. چنان که قبل بیان شد علوم جدید با بعضی از این سطوح جهان، توافق دارند و برای آن شواهدی آورده است.

ملاصدرا هم همانند ابن عربی برای جهان در مرتبه نفس سطوح دیگری نیز در نظر گرفته است. از نظر ملاصدرا نفس دارای مراتب طولی متعددی است که هر یک کامل تر از مرتبه مادون خود است. مرتبه عالی نفس همان مرتبه عقلانی است که مدرک حقیقی مفاهیم کلی و معقولات به شمار می آید. مرتبه متوسط آن، مرتبه خیالی است که ادراک صور خیالی از سوی نفس به اعتبار این مرتبه انجام می پذیرد و در انتها، مرتبه نازل حسی و طبیعی نفس قرار دارد. ملاصدرا علاوه بر این که وجود را امری بسیط و دارای مراتب تشکیکی می داند، معتقد است انسان نیز هویتی واحد دارد و مراتب نفس آدمی با مراتب ادراکی او و مراتب هستی در ارتباط و یکسان است. چون در حصول علم با معلوم متحد می شود. پس این اتحاد، تمامی موجودات، اجزای وجود عالم می شود. از این رو می توان گفت که آدمی در هر مرتبه ادراکی، همان مرتبه از هستی رادار است و عالم او همان مדרکات او هستند. (Shojari & Mohammadalizadeh, ۲۰۱۲) آنچه در عالم مادی یا ناسوت می بینیم، ابتدا در صحنه علم و وجود حق شکل می گیرد و سپس در چهره ناسوت نشان می یابد. بنا بر دیدگاه وحدت وجودی عرفا، هر هستی یا فعلی را باید در حق تعالی یافت. (Hajirabiei, ۲۰۱۳) در این دیدگاه آفرینش اضافه ذات خداوند است که در (قوس نزول) یعنی ایجاد موجودات از خداوند و در (قوس صعود) یعنی بازگشت موجودات به خداوند. (Shojari & Mohammadalizadeh, ۲۰۱۲)

اگر پرورش و تقویت عقل ادامه یابد، توجه و اتصال دائمی برای عقل حاصل شود، عقل پرورش یافته واسطه بین عالم مادی عالم ملکوت است. در یک قوس صعود، صورت ها و معانی غیر مجرد و وابسته به ماده توسط عقل به مفاهیم کلی مجرد تبدیل می شود و در قوس نزولی، معارف کلی با واسطه عقل تنزل می یابد و برای انسان در قالب صور و معانی جزئی جلوه گر می شود. (Shokrinia, et al, ۲۰۱۳) بنابراین حداقل چهار سطح عقل فعال، عقل منفعل، نفس و عالم مادی جهان هستی، از نظر فلاسفه و عرفا با سطوحی که از یافته های علوم جدید استنباط شد قابل انطباق است.

نتیجه & Irm: گیری تربیتی: تغییر عقل از منفعل به فعال

بیان شد که جهان ظاهر که ساخته روان انسان است در نتیجه تأثیرات رسیده از جهان بنیادی ساخته می شود. عقل منفعل برای ساختن این جهان، به تأثیرات عقل فعال سکون می بخشد و جهان مادی را می سازد. این تمایل به حدی است که اگر انسان با اختیار خود، اراده به حرکت نکند، عقل منفعل تمام حرکت های مستمر مخبره شده از حواس را نادیده می گیرد یا به سکون های قبلی نسبت می دهد. زبان و مفهوم سازی، نمودی از تمایل به سکون است. مثلاً مفاهیمی مانند فصل می سازد و تنوع موجود در سه ماه سال را در آن مفهوم جای می دهد یا مراحل و قوانین رشد را ثابت می انگارد و تنوع را به تفاوت های فردی نسبت می دهد یا آن را نادیده می گیرد. از محصولات این عقل قوانین علمی هستند که تمایل عقل (منفعل) به سکون را نشان می دهد. این عقل می تواند اراده کند که تغییر ایجاد کند و نظریه جدید یا پارادایمی نو را مطرح کند و مجدداً حرکت ها و تغییرات موجود را به آن نسبت می دهد و درون آن توجیه کند.

مهم ترین ویژگی عقل منفعل وابسته بودن آن به اراده، اختیار و انتخاب است اما چون بی توجهی به تأثیرات حسی و حفظ سکون با جهان بنیادی ناهم خوان است واپس گرایانه و خلاف رشد انسان است. عقل منفعل سکون ایجاد می کند

نه حرکت اما عقل فعال تمدن ساز و عین حرکت است. کندی و ابن رشد مرتبه فعال عقل را تنها عامل فعلیت یافتن نفس ناطقه (روان) انسانی می دانند. (Dibaji&Janmohammadi, ۲۰۰۸)

بدن در مسیر کمال به نفس (روان) و باز نفس در این مسیر به مرتبه^۴ عقلانی می رسد و به مجرد می رسد و با عقل فعال متحد می شود، یعنی نفس که قبل از اتصال و اتحاد به عقل فعال، عقل منفعل و نفس خیالی بود به موجودی نظیر عقل فعال تبدیل می شود. (Shojari, ۲۰۰۹.p.۱۵۳) برای نفس ناطق (روان) انسان، این امکان وجود دارد که در بالاترین مرتبه خود، از طریق اتصال با عقل فعال، هر معرفتی را بدون واسطه و بدون آموزش از عقل فعال دریافت کند. از این رو، مهم ترین هدف تربیتی بر اساس مبانی معرفت شناختی فلسفه مشاء، اتصال نفس به عقل فعال است. (Shokrinia, et al. ۲۰۱۳) بنابراین از اهداف غایی تربیت تحقق این هدف است و در تربیت لازم است تلاش شود تا عقل منفعل فراگیران تبدیل به عقل فعال شود. انسان متفکر و تمدن ساز و پیشرو به عقل فعال نزدیک شده است و بدون این که مسئله به سراغش بیاید او به دنبال مسئله می رود. تربیت با تقویت مسئله یابی به جای صرفاً حل مسئله به همنوایی فراگیر به عقل فعال کمک می کند.

تفکر یا عقل منفعل با سکون، جهانی ثابت می سازد و به سازگاری می رسد. این عقل به ساکن کردن ایده ها و برهم نهادن تأثرات جهان فعال، توانسته است عالمی مجازی برای انسان بسازد، اما برای حرکت و تغییر و همراهی با عقل فعال، یا باید با مسئله مواجه شود و در جهان مادی دچار عدم تعادل شود؛ یا به اختیار اراده خود، طرح واره^۵ جدیدی از تأثرات دائمی جهان فعال بسازد. پس عقل منفعل می تواند به کمک اختیار و اراده پیوسته فعال بماند و با تغییر طرح واره ها با ایجاد پیوندهای جدید بین اطلاعات، حرکت ایجاد کند. بنابراین عقل منفعل از یک طرف متأثر از اختیار و اراده است. از طرف دیگر متأثر از عدم تعادل حاصل از مسئله است. مسئله زمانی ایجاد می شود که طرح واره (ساکن) نتوانند تحریک های جدید رسیده از حواس و جهان خارج (جهان فعال) را در خود جذب کنند و ناگزیر به انطباق (یا حرکت جهت ایجاد سکونی جدید در جهان ظاهر) دست می زنند.

روش هایی برای تقویت اختیار، اراده و مسئله یابی مطرح شده است که در این مقاله برای تحقق عقل فعال در فراگیران پیشنهاد می شود:

۱) پرورش اراده یا خویشتن داری: برای تقویت اختیار و اداره یا خویشتن داری می توان آزادی و فرصت انتخاب کردن را به افراد داد تا تمرین خودگردانی داشته باشند. اگر انتخاب به عهده فرد باشد ناگزیر است باید چاره ای بیندیشد عمل کند و در مقابل آن مسئول باشد و در صورت نیاز به بازنگری در طرح واره های شناخت خود بپردازد. برای تقویت خویشتن داری همچنین روش های پیش تعهد یا قرارداد مکتوب، به تعویق انداختن ارضای نیازهای کودک، پاداش و تنبیه خود، دقت و تحقق امور جزئی و انجام وظایف در زمان های مناسب ساعت زیستی (McCullough & Willoughby, ۲۰۰۹; Rashid & Anjom, ۲۰۱۴.p.۸۹; Sappington, ۲۰۰۶.p.۱۱۱) بدن را پیشنهاد کرده اند که استفاده از هر یک از روش ها می تواند به تقویت و اراده و اختیار انسان کمک کند.

۲) پرورش مسئله یابی: روش هایی برای تقویت مسئله یابی مطرح شده است از جمله تغییر موقعیت (Sappington, ۲۰۰۶.p.۱۰۲) مانند هجرت، سفری علمی یا چرخش شغلی و برهم زدن تعادل وضع موجود توسط معلم از طریق تغییر روش و تغییر محتوای درسی؛ اختصاص زمانی منظم به فهرست کردن مسائل و تفکر روی آن ها و عمل مناسب با آن؛ مطالعه نقادانه به صورت منظم؛ تشویق دانش آموزانی که سؤال می پرسند؛ تشکیل جلسات نقد یا گفتگو و مباحثه؛ اجتناب از عادت های فکری و نگاه کردن از زاویه دیگر یا استفاده^۶ معلم از روش تدریس بدیعه پردازی و قیاس های درونی و بیرونی (Shabani, ۲۰۰۳) می تواند تفکر فعال را برانگیزانند.

۳) تقویت خیال پردازی و تخیل: خیال پردازی روابط و طرح واره های جدید ایجاد می کند که علاوه بر فرضیه سازی می توان در مسئله یابی با ایجاد طرح واره متفاوت فراهم می کند. در خیال پردازی هم داده ها و هم روابط آن ها اختیاری است اما در تخیل داده ها واقعی است و فقط روابط اختیاری و ابداعی است. به همین دلیل خیال پردازی راحت تر از تخیل است. (Kazemi, Nikmanesh, ۲۰۱۱) مربیان باید ابتدا خیال پردازی و سپس تخیل را به دانش آموز پرورش دهد. تخیل تنها از قوای نازل تر از خود صور و معانی دریافت نمی کند، بلکه اگر قوه تخیل به درجه بالایی از استعداد و آمادگی رسیده باشد، به واسطه اشراق عقل فعال معارف کلی از قوای عقلانی به متخیل تنزل می یابد که قوه تخیل می تواند آن ها را به صور و معنای خاصی تبدیل نماید و موجب ادراک حقیقی گردد. استفاده از داستان های تخیلی نیز کمک می کند تا فراگیر تصورات خود را به شکلی تغییر دهد و با ترکیب دوباره آن ها، طرح واره های جدیدی بسازد و آن ها را پردازش کند. اشعار و مشاهده فیلم های تخیلی نیز در همین راستا عمل می کند. (Shokrinia, et al, ۲۰۱۳)

۴) پرداختن به امور غیرمادی. چون دنیای مادی با سکون بخشیدن به تأثرات عالم فعال ساخته شده است پرداختن به امور مادی باعث باقی ماندن در سکون و عدم فعالیت عقل می شود. پرداختن به امور معنوی مانند محبت و بخشش که میان مراتب گوناگون هستی پیوند ایجاد می کند. بنابراین انسان هایی که پیوسته در مسیر اخلاق و خویشتن داری یا تقوا گام بردارند و قدرت و تخیل و مسئله یابی را در خود افزایش دهند، قادر خواهند بود به بالاترین مرتبه عقل یا همان عقل فعال قدسی دست یابند و معارف حقیقی را به صورت وحی الهام از عقل کلی عالم دریافت کنند.